

اصغر دادبه در گفت و گوی اختصاصی با مفاخر ماندگار - (بخش اول)

زبان فارسی عین هویت ملی ماست

در سخن او «هویت» را به گونه‌ای می‌توان به «بودن» یا به «هستی» تفسیر کرد، زیرا هستی (به استثنای مفهوم کلی هستی که وجودی ذهنی دارد) بی‌هویت نمی‌شود. بر این بنیاد سخن هایدگر به سخن فردوسی نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود و سرانجام با آن انطباق می‌یابد و در نهایت، زبان با بودن یکی می‌شود و زبان ملی بعینه بودن ملی می‌گردد و سخن بلند فردوسی معنایی بلند می‌یابد یعنی که زبان فارسی، حیات‌بخش ایران و مردم ایران می‌شود. و اما ادبیات فارسی! ادبیاتی است به زبان فارسی و در زبان فارسی که چونان زبان فارسی در زمینه هویت ملی نقش آفرین است. اساساً اهمیت یک زبان معلول آثار ادبی و علمی است که به آن زبان نوشته و سروده می‌شود. آثار ارجمند و گرانسنگ منظوم و منثور پدیدآمده به زبان فارسی است که زبان فارسی را در جایگاهی خاص قرار داده است. ادبیات ملی، پشتوانه زبان ملی است و ارزش و اهمیت ادبیات ملی، با ارزش و اهمیت زبان ملی نسبت مستقیم دارد و در یک کلام آثاری بی‌مانند یا دست کم آثاری کم مانند چون شاهنامه، تاریخ بیهقی، خمسه نظامی، مثنوی معنوی، گلستان و بوستان سعدی و غزل‌های حافظ و دیگر آثار ارجمند ادبی، علمی و فلسفی است که به زبان فارسی، به‌عنوان زبان ملی، جایگاه و پایگاهی ویژه می‌بخشد و در ساختن هویت ملی نقش آفرین می‌سازد.

چه آسیب‌هایی زبان و ادبیات فارسی را تهدید می‌کند و برای رفع این آسیب‌ها چه تدابیری باید اندیشیده شود؟

خطر‌ها و آسیب‌هایی که زبان و ادبیات ملی ما را تهدید می‌کند به دو بخش تقسیم می‌شود: درونی و بیرونی. الف) درونی، خطر‌ها و آسیب‌هایی است به سبب



تعبیر حکیم فردوسی با انتخاب زبان فارسی دری - که از جمله گویش‌های ایرانی بود - به‌عنوان زبان ملی در کار بازسازی هویت ملی می‌کوشید، زیرا می‌دانست در بازشناسی و بازسازی هویت ملی، زبان ملی، نقش بنیادی دارد. زبان ملی، روح است به تن هویت ملی. سخن حکیم فردوسی هم به درستی بیان همین معناست: «عجم زنده کردم به این پارسی». و اما سخن هایدگر! براستی، با نگاهی تاکیدی است بر دیدگاه فردوسی: «زبان، خانه هویت است» آیا معنایی جز این می‌تواند داشت که هویت، بدون زبان، تحقق نمی‌یابد؟ و تا هویت در خانه خود - زبان - آرام نگیرد، در به در و سرگردان است و این زبان است که به هویت معنا می‌بخشد. بگذارید با استفاده از کلام هردو اندیشمند - فردوسی و هایدگر - تا آنجا پیش بروم که بگویم: زبان یعنی هویت و زبان ملی یعنی هویت ملی. هویت فرهنگی و اجتماعی هم آنگاه معنی می‌یابد و متحقق می‌شود که هویت ملی معنا یابد و متحقق گردد. بگذارید به بیانی دیگر مسأله را روشن سازم «هویت، مظلوف است و زبان، ظرف. هیچ مظلوفی بدون ظرف نیست که مظلوف بی‌ظرف محال است». سخن هایدگر هم تاکیدی است بر همین معنا که

صدرا صدوقی



زبان و ادبیات فارسی به دلیل قدمت و غنای خاصی که دارد، تاثیر شگرفی در زندگی و حیات اجتماعی و فرهنگی ما ایرانیان بر جای گذاشته است. در همین راستا برای بررسی اهمیت و جایگاه این زبان و فراز و فرودهای آموزش و گسترش آن در کشور، پای صحبت‌های اصغر دادبه، استاد برجسته ادبیات و فلسفه و عضو هیأت مدیره انجمن آثار و مفاخر فرهنگی نشسته‌ایم که در این شماره اولین بخش آن را می‌خوانید.



ارزیابی جناب‌عالی از نقش و اهمیت زبان و ادبیات فارسی در ابعاد اجتماعی و فرهنگی به خصوص در بحث ارتقای هویت فرهنگی ما چیست؟

نقش زبان و ادبیات فارسی در شکل‌گیری و استمرار هویت ملی و به تبع آن در شکل‌گیری و استمرار هویت فرهنگی ما (= مردم ایران) نقشی یگانه و بی‌جایگزین است. اجازه بدهید با نقل دو سخن از دو بزرگ موضوع را پی بگیرم. سخن نخست این بیت معروف فردوسی است: بسی رنج بردم در این سال سی / عجم زنده کردم به این پارسی. سخن دوم: سخن هایدگر، فیلسوف نامدار معاصر آلمانی است که «زبان خانه هستی است». حکیم فردوسی به‌طور عام «زبان» را عامل حیات یک ملت می‌داند و به‌طور خاص «زبان فارسی» را عامل حیات ملت ایران. سرودن شاهنامه، در زمانی صورت گرفت که ملت ایران پس از شکست از اعراب (و البته با پذیرش اسلام و نپذیرفتن سلطه جبارانه عرب) طی چهار سده کوشش نظامی و فرهنگی هویت خود را که همانا هویت ملی ماست بازسازی می‌کرد و به

بی‌تدبیری‌ها، بی‌اعتنایی‌ها و نداشتن برنامه نه‌فقط زبان و ادب ملی را تهدید می‌کند که هویت ملی را به مخاطره می‌اندازد. بی‌گمان حافظان میهن و به تبع آن، حافظان هویت ملی و فرهنگی مردمند و مردمی که در یک سرزمین زاده می‌شوند و رشد می‌کنند و می‌بالند، به‌رحال بدان سرزمین دلبستگی پیدا می‌کنند و به‌طور طبیعی در حفظ آن می‌کوشند اما این دلبستگی و این محافظت - که می‌توان از آن به دلبستگی و محافظت طبیعی و ناخودآگاه تعبیر کرد - البته لازم است اما کافی نیست که دلبستگی و محافظت طبیعی و ناخودآگاه باید به دلبستگی و محافظت از روی خودآگاهی بدل شود. این امر در پرتو تعلیم و تربیت متحقق می‌گردد. نقش تربیتی متون ادب فارسی بر اهل دانش پوشیده نیست. قرن‌ها گلستان و بوستان سعدی، نه‌فقط در ایران جغرافیایی، که در سراسر ایران فرهنگی، کتاب‌های درسی بود و ادب و اخلاق و هنر به‌آموزندگان می‌آموخت. در جایی خواندم که چون حزین لاهیجی، شاعر عصر صفوی، به ادیبان هند فخر می‌فروخت که زبان فارسی، زبان مادری اوست و زبان مادری آنان نیست و لاجرم آنان فارسی - چنانکه باید نمی‌دانند - پاسخی دندان شکن از ادیبان هند دریافت کرد. این پاسخ که: معلم زبان فارسی شما پیرزنان بوده‌اند و معلم زبان فارسی ما، بزرگانی چون فردوسی و نظامی سعدی و حافظ! اگر از جنبه‌های مختلف در این پاسخ تأمل کنیم به نتایجی ارجمند و شگفت‌انگیز می‌رسیم و به شناخت ارزش‌هایی بی‌مانند یا دست کم، کم‌مانند در متون ادب فارسی نایل می‌شویم که طرح آنها فرصتی دیگر می‌طلبد. آدمی، دوست و دوستدار چیزهایی است که می‌داند و دشمن چیزهایی است که نمی‌داند. شعاریایی از این دست که ادبیات ما چنین است و چنان و ما فردوسی و خیام و سعدی و حافظ داریم کافی نیست، باید جوانان ما با آثار این بزرگان آشنا شوند. باید نمونه‌های برجسته آثار این بزرگان در مدرسه‌ها تدریس

شود. باید جوانان با آثار این بزرگان از طریق آموختن نمونه‌های آثارشان به‌جدا آشنا شوند و خود، به ارزش آثار بی‌مانند و کم‌مانند این بزرگان پی ببرند و خود در یابند که چرا ابیات بلند سعدی با پیام انسانی آن، زینت بخش یکی از تالارهای سازمان ملل شده است؛ این ابیات: بنی آدم اعضای یک پیکرند / که در آفرینش ز یک گوهرند / چو عضوی به درد آورد روزگار / ادگر عضوها را نماند قرار / تو کز محنت دیگران بی‌غمی / نشاید که نامت نهند آدمی... باید خود در پی آموختن نمونه‌های این متون، بدان‌ها راه برد، از جنبه هنری آنها لذت برد و از جنبه‌های اخلاقی و انسانی آنها چنان به‌دانیایی و فرهیختگی برسد که در یابد این معانی و این متون و این آثار عین هویت اوست و ایرانی بودن از جمله یعنی دانستن این معانی و بر بنیاد آنها رفتار کردن و با همه وجود از آنها دفاع کردن... اما آیا کتاب‌های درسی روزگار ما از عهده انجام دادن این وظیفه برمی‌آیند؟ دروغا که در این سال‌ها، برخلاف انتظار، از شمار متون درجه اول ادب فارسی در کتاب‌های درسی کاسته شده و نوجوانان و جوانان ایران زمین با ادب فارسی - که باز هم تأکید می‌شود بنیاد هویت ملی و فرهنگی ماست - چنانکه باید آشنا نمی‌شوند و در نتیجه چنانکه باید به دفاع از کبان خود بر نمی‌خیزند! و نه‌فقط به دفاع بر نمی‌خیزند که به‌گونه‌ای تکان‌دهنده و نگران‌کننده، بی‌اعتنائی نشان می‌دهند و حتی تعبیرهایی تاسف‌انگیز بر زبان می‌رانند از این دست که: «تاریخ مصرف این چیزها گذشته!»؛ «آیا آسیبی نگران‌کننده‌تر از این بی‌اعتنایی‌ها و بی‌خبری‌ها سراغ می‌توان کرد؟! تعبیری بر زبان اهل فرهنگ و ادب می‌رفت که بسیار در خور توجه بود و در خور توجه هست و آن اینک: «باید از سر چشمه آب نوشید» پیدا است که آب سرچشمه بهترین آب است و در آن آلودگی نیست. مرادشان این بود که آموزش ادب و فرهنگ باید بر اساس متون درجه اول (شاهنامه، خمسه نظامی... تا گلستان و بوستان و دیوان حافظ...) صورت گیرد. اکنون

متأسفانه کمتر به این متون توجه می‌شود و جای آنها در کتاب‌های درسی یا خالی است، یا جایی سخت محدود پدانه داده شده و در نتیجه نه ذهنیتی بایسته به‌بار می‌آورد، نه فرهیختگی‌ای که لازمه‌گر آیدن به هویت ملی و دفاع از این هویت است حاصل می‌آید. گذشته از این معانی متأسفانه با پدید آمدن شبکه‌های اجتماعی و دشواری نظارت بر آنها یا اساساً نبودن نظارت به‌ویژه در حوزه مربوط به مسائل ادبی، بازاری آشفته و پر رونق در زمینه رسم الخط دلخواه و املا و انشای نامطلوب شکل گرفته که بسیار نگران‌کننده است و بجاست تا در فرصتی دیگر بدان بپردازیم. بی‌رونی، عواملی است در طول تاریخ علیه زبان فارسی به کار گرفته شده است. من از این عوامل به «کودتا» تعبیر کرده‌ام و از «کودتا علیه زبان فارسی» سخن گفته‌ام و بر آنم در فرصتی مناسب به تفصیل از آن سخن بگویم. اکنون به اجمال عرض می‌کنم کودتا علیه زبان فارسی، به‌طور کلی در دو مرحله صورت گرفته است: کودتای عرب‌ها، کودتای انگلیسی‌ها. یکم) کودتای عرب‌ها: نیاکان ما پس از شکست از اعراب و آمدن دین اسلام به ایران، به تدریج حساب اسلام را از عرب جدا کردند و سرانجام آیین اسلام را پذیرفتند اما با برتری طلبی‌های بی‌معنای اعراب به ستیز برخاستند؛ برتری طلبی‌هایی که بی‌گمان با اصول اسلام هم سازگار نبود که اسلام از برتری بر بنیاد پر هیزگاری سخن می‌گوید: «لا فضل الا بالتقوی». برتری طلبان و انحصارگران عرب یعنی همان کودتاچیان، در برابر تلاش مردم ایران جهت حفظ بنیادی‌ترین اصل هویت ملی یعنی زبان فارسی، به جعل احادیثی پرداختند که مضمون و معنای آن چنین بود: «زبان دوزخیان، فارسی و زبان بهشتیان، عربی است!» ظهور حکیم فردوسی، در مقام نماینده و سخنگوی مردم ایران، و سرودن شاهنامه و «عجم زنده کردن در پرتو زبان فارسی» از جمله پاسخی است به حدیث سازی‌های ستیزندگان با هویت ملی

انگلیسی زبان فارسی آموختند و با متون ادب فارسی به خوبی آشنا شدند، به چاپ و انتشار این متون پرداختند و سرانجام زبان و ادب خود را جانشین زبان و ادب هزارساله فارسی در هند کردند؛ زبان و ادبی با پیشینه هزار ساله و آثار ارجمند که با همه کوشش‌ها هنوز نتوانسته‌ایم حتی فهرستی جامع از آنها فراهم آوریم. بیدل دهلوی شاعر بزرگ فارسی سرای هند (۱۰۵۴ - ۱۱۳۳ ق) خطر را دریافته و به هدف انگلیسی‌ها پی برده بود. به همین سبب با درد و دریغ سرود:

ز بعد ما نه غزل نی قصیده می‌ماند
ز خامه‌ها دوسه اشک چکیده می‌ماند

و درست دریافته بود و می‌دانست چه بنای باشکوهی مورد تهدید است و کمر به نابودی چه فرهنگ گرانسنگی بسته‌اند؛ فرهنگی که با همه آسیب‌هایی که بدان رسید کمتر از دو سده پس از درگذشت بیدل، اقبال لاهوری (۱۲۹۴ - ۱۳۵۷ ق) پدید آورد. چنین بود و چنین است که انگلیسی‌ها به اهمیت زبان و ادب فارسی نیک پی بردند و آن را رقیب توانای زبان و ادب خود تشخیص دادند و به بیرون راندن رقیب از صحنه پرداختند و دروغا که در این کار توفیق یافتند و انگلیسی‌ها را در شبه قاره جانشین فارسی ساختند. حکایت دردناک این جایگزینی دراز است و آسیب‌هایی که همچنان حساب شده به زبان و ادب فارسی وارد می‌کنند و وارد می‌شود ماجرابی است غم‌انگیز و خطرناک که اگر بهوش نباشیم زبان‌ها خواهیم دید. این ماجرا به وسیله شریک انگلیسی‌ها یعنی روس‌ها در آسیای میانه دنبال شد و دنبال می‌شود. کودتا دقیق و سنجیده برنامه‌ریزی شده و دقیق و سنجیده در حال اجراست. باید دقیق و سنجیده در گفت‌وگویی دیگر و در پژوهشی دیگر بدان پرداخت و جلوه‌های گوناگون آن را باز نمود و زمینه را نه تنها برای آگاهی که برای کوشش با هدف حفظ و ترویج زبان و ادب فارسی، که بنیاد هویت ملی یا عین هویت ملی ماست فراهم آورد. (ادامه دارد)

عرب‌ها هرگز این واژه عنوانی توهین آمیز برای مردم ایران نشد، حکیم در دو یا سه بیت دیگر نیز این واژه را به کار برده است. (بنگرید به شاهنامه چاپ خالقی مطلق، چاپ اول، ج ۵ / ۱۵۰؛ ج ۶ / ۱۳۷ و ج ۸ / ۴۸۷). اگر این بیت سرده فردوسی هم نباشد سروده هر سراینده‌ای باشد دقیق‌تر مسأله را در زمینه هویت ملی بیان کرده است، درست و راست چونان بیت:

استاد غزل سعدی است پیش همه کس اما
دارد سخن حافظ طرز سخن خواجه
گرچه - حداقل - احتمال سرودن آن بیت
از سوی فردوسی منتفی نیت اما این بیت
بی‌گمان از حافظ نیست اما سراینده آن،
دقیق‌ترین نکته سبک شناسانه را در باب
شعر حافظ بیان کرده است... باری سخن
کوتاه کنم به رغم تمام این نمک ناشناسی‌ها
و جعلیات، امروز زبان فارسی، به‌عنوان زبان
علم هم جای خود را باز کرده و شایستگی
خود را نشان داده است. آثار علمی نوشته
شده به زبان فارسی در سده اخیر مثبت
مدعای ماست.

دوم) کودتای غربی‌ها: دومین کودتا علیه زبان فارسی، کودتای عرب به رهبری انگلیسی‌ها و مددکاری روس‌هاست. انگلیسی‌ها از عصر صفوی وارد ایران شدند. هدفشان دست یافتن به هند بود، اما بر سر راه خود نیز از هیچ چیز به سود خویش غافل نماندند، به‌ویژه از ایران! زبان رسمی فرهنگی هند زبان فارسی بود. انگلیسی‌ها به اهمیت و نفوذ زبان فارسی پی بردند. می‌دانستند که ادیبان هند در برابر نازش‌های حزین لاهیجی چه پاسخ دندان‌شکنی به او داده‌اند! حزین به این امر که زبان فارسی، زبان مادری او است و زبان مادری ادیبان هند نیست تفاخر می‌کرد و به تحقیر آنان می‌پرداخت. ادیبان هند به حزین گفتند: آموزگار شما در زبان آموزی، پیر زناند؛ مادرها و مادر بزرگ‌ها اما معلمان زبان فارسی ما بزرگان ادبند؛ فردوسی و نظامی و مولوی و سعدی و حافظ. ماموران

مردم ایران، ایرانیان مسلمان زبان عربی را برکشیدند، برای آن صرف و نحو نوشتند و از آن به‌عنوان زبان اول اسلام، در نوشتند آثار علمی و فلسفی سود جستند و به این سان به زبان عربی غنا بخشیدند و آن را برای بیان مفاهیم و معانی علمی و فلسفی آماده ساختند. نتیجه این خدمت نیز به زبان فارسی تمام شد و شعاری ساختند و نامش را برهان نهادند که: زبان فارسی، زبان شعر و ادب است و زبان علم و فلسفه نیست و این معنا را چنان القا کردند و در اذهان راسخ ساختند که پس از کوشش‌های چشمگیر اندیشمندان ایران‌گرای فارسی‌دوست، از عصر صفوی به این سو و به‌ویژه در روزگار معاصر، این شعار همچنان دست از سر ذهن بعضی‌ها برنمی‌دارد! اطلاق عجم از سوی عرب‌ها بر اقوام غیر عرب، به‌ویژه بر ایرانیان، به‌گونه‌ای که سرانجام بر ایرانیان اطلاق شد، بخشی است از توطئه کودتاگونه عرب‌ها علیه زبان فارسی و فرهنگ ایرانی تا این معنا را به ذهن‌ها متبادر سازند که زبان یعنی زبان عربی و هر زبان غیر عربی، خاصه زبان فارسی، زبان نیست؛ بی‌زبانی و گنگی است! اما به‌رغم این گونه تلاش‌های مذبح‌خانه عجم، هرگز وصفی تحقیرآمیز برای ایرانی نشد؛ بلکه اولاً، عنوانی شد در معنای ایرانی و بس. کاربردهای این عنوان در متون نظم و نثر از سده‌های چهارم و پنجم تا روزگار حاضر، مثبت مدعای ماست. در اینجا تنها به ذکر یک بیت از اقبال لاهوری بسنده می‌شود آن هم در مطلع غزلی که شاعر به طرح بیانیه (مانیفست) خود می‌پردازد و بر فرهنگ ایران یا بر قرائت متفکران ایران از اسلام تأکید می‌ورزد، در این بیت:

چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما
ای جوانان عجم جان من و جان شما

ثانیاً، برخلاف نظر برخی از شاهنامه‌پژوهان بیت معروف و بسیار اساسی: «... عجم زنده کردم به این پارسی» - که پیشتر از آن و از اهمیت آن سخن رفت - سروده فردوسی است، زیرا گذشته از آنکه به‌رغم نظر